

آبرایت:

بوش به جای اتحاد، تفرقه را به ارمغان آورد



قرون وسطا می داند که برای خلوص دینی به تابودی مخالفین می پرداخت. همچنین به دولت رم تشبیه می کند که تکامل را در غارت پارتی ها (اشکانیان) می دانست و یا صرب ها و اسلووادان میلوویچ که به دنبال حق انگاری خود دست به پاکسازی قومیت های دیگر زد. آبرایت ضمن مردود دانستن این نگرش، تنها راه مقابله با بحران ها را اعلام همبستگی با کشورهای جهان می داند. همان طور که سنت شصت ساله آمریکا چنین بوده و بوش پدر نیز این سنت را تأیید نموده است.

د) بر مبنای چنین مقدماتی فضایی به وجود آمده است که گویا پیش بینی هانتینگتون - بر خورد تمدن ها - کاملاً درست است تا حدی که بوش به صراحت اظهار می کند: "هر کشوری در هر منطقه ای، اکنون باید تصمیمی روشن بگیرد. شما یا با ما هستید یا با تروریست ها." وزیر امور خارجه فرانسه نیز در توصیف این فضا می گوید: "دچار اشتباه نشوید؛ گزینش یقیناً باید میان این دو جهان بینی صورت گیرد." از سوی امام جمعه بغداد می گوید: "اکنون تنها دو قدرت در جهان وجود دارد. یکی از آن دو امریکاست که ستمگر و سرکوبگر است و دیگری رزمنده ای است که هنوز از خواب بیدار نشده و آن رزمنده، اسلام است."



آبرایت می گوید: بوش درباره حمله به عراق این گونه باور دارد: الف) صدام حسین را که دارای سلاح های گشتار جمعی است و تهدیدی آنی و فوری برای امنیت آمریکا و جهان به شمار می رود و همچنین با القاعده ارتباط دارد سرنگون می سازد.

ب) به دنبال آن، رژیم های منطقه را سرنگون و نقشه خاورمیانه را عوض می کند تا رژیم های "جوابگو" را جایگزین آنها کند.

ج) کارگاه های بمب سازی در فلسطین که با پول های صدام به بازماندگان خانواده های مهاجمان انتحاری مسلح به بمب به وجود آمده بود، تعطیل گردد و از این راه صلح خاورمیانه برقرار گردد.

خانم آبرایت تنها یک نقطه قوت در بوش مشاهده می کند و آن صداقت و ریسک کردن او در جنگی است که ضرورت نداشته است. با این حال از سویی داشتن سلاح گشتار جمعی و ارتباط صدام با القاعده، اعتباری نیافت و از دیگر سو در دنیا و به خصوص جهان عرب کمک مالی به خانواده های عملیات انتحاری، یک امر بشر دوستانه تلقی می گردد.

خانم آبرایت وزیر خارجه سابق آمریکا از هویت نسبتاً ثابتی برخوردار است و به عنوان یکی از شخصیت های برجسته یکی از دو جناح سیاسی در آمریکا شناخته می شود. ما برآنیم مواضع ایشان را با استناد به مصاحبه وی با نشریه لاستامیا که پیش از جنگ و مقاله وی در دوماهانامه فارن افرز که پس از جنگ نوشته شده، برای خوانندگان عزیز چشم انداز ایران بیاوریم و از این رهگذر جامعه سیاسی و جناح بندی حاکمیت آمریکا را نیز مورد ارزیابی قرار دهیم.

خانم آبرایت در مصاحبه با لاستامیا مخالفت خود را با حمله آمریکا به عراق این گونه مطرح می کند که آمریکا سال ها در پی آن بوده تا همان طور که احزاب دموکرات مسیحی در اروپا نهادینه شدند، کشورهای اسلامی نیز در یک سازوکار دموکراتیک قرار گیرند. حال به دنبال انتخابات ترکیه و حاکم شدن حزب عدالت و توسعه که به مثابه یک زلزله سیاسی می ماند، فرصتی به دست آمد که این کشور اسلامی در سازوکارهای سیاسی جهان وارد فضای سکولاریسم شود، این می تواند به صورت یک الگوی دموکرات مسلمان به کلیه کشورهای اسلامی تعمیم داده شود که برای آمریکا موفقیتی است. خانم آبرایت در این مصاحبه چنین استدلال می کند که اگر آقای بوش به عراق حمله کند، ترکیه در فاز نظامی فروغلتیده و کنترل اوضاع آنجا از دست اصلاح طلبان خارج می شود و آمریکا از یک فرصت تاریخی که سال ها برای آن زحمت کشیده بی نصیب می ماند. علی رغم مخالفت آبرایت با جنگ، حمله آمریکا به عراق رخ داد. خانم آبرایت پنج ماه پس از پایان جنگ طی مقاله ای به ارزیابی نتایج آن پرداخت. وی ابتدا به دیدگاه های ایدئولوژیک بوش می پردازد:

الف) آقای بوش معتقد است پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال حمله های چهارگانه به برج های دوقلوی تجارت جهانی، پنتاگون و کاخ سفید به مکاشفه ای دست یازیده که در جهان دگرگونی عجیبی علیه امنیت آمریکا پدید آمده است.

ب) آقای بوش بر این باور است که برای نجات و رستگاری جهان، بایستی به یک "جنگ پیشگیرانه" دست زد و در این راستا یکجانبه گرای را انتخاب کرده است. وی متوقع است که دیگر کشورهای جهان نیز او را حمایت کرده و یا حداقل مخالفتی نکنند.

ج) آقای بوش به حقیقت دست یافته و معتقد است "هر که با او نیست، دشمن اوست". خانم آبرایت این حالت دستیابی به حقیقت را شبه کلیسای

به این هدف برسیم. با کره و ایران نیز نه در محور شوارت، بلکه به طور مستقل، باید برخورد می‌شد. هم ایران و هم کره دلایل فاسیونالیستی برای انرژی اتمی خود دارند که بایستی به آن توجه می‌نمودیم. امروز ما منتظر خبرهای ناشی از ایجاد ثبات و دموکراسی در عراق هستیم. برخی معتقدند که امریکا برای کنترل و تصاحب انرژی نفت به عراق رفت، ولی به نظر من، امریکا نه برای نفت که برای دستیابی به جایگاه تاریخی خود به عراق حمله کرد و اگر آقای بوش نتواند ثبات عراق را تأمین کند و دموکراسی را برقرار نماید، به هیچ‌یک از اهداف خود نخواهد رسید.



در مورد صلح خاورمیانه، خانم البرایت معتقد است که نخست، شارون گمان می‌کند نخست‌وزیر فلسطین "ابومازن" تنها در برابر او جوابگو می‌باشد نه در برابر فلسطینی‌ها، که توقعی است بی‌جا. دوم این که نظر خواهی‌ها نشان می‌دهد که ۸۰٪ مردم فلسطین معتقدند اسرائیل به خواسته‌های آنها پاسخ نمی‌دهد. در نتیجه از بن لادن حمایت می‌کنند، زیرا او را مقاوم و پامرد می‌دانند. مسئولان عربستان نیز آشکارا از کمک به حماس حمایت می‌کنند و معتقدند که حماس از طریق پیوند با مردم به کمک‌های بشردوستانه دست زده و علی‌رغم مخالفت آشکار آنها با تروریسم، معتقدند در مورد فلسطین اشغالی که مردم آن سرزمین سلاح مشابهی در قبال اسرائیل ندارند نمی‌توان آن را تروریسم نامید. البرایت معتقد است پس از ۱۱ سپتامبر همه جهانیان آن جنایت را محکوم کردند از جمله ایران، فلسطین، ناتو و حتی روسیه و چین. اما آقای بوش متوقع است که جهانیان موضع او را در شرور دانستن ایران، عراق و کره شمالی یکجانبه به عراق و... در بست تأیید کنند که توقعی است بی‌جا. بوش به جای اتحاد، تفرقه به ارمغان آورد. به این معنا که متحدین ما در ناتو و اروپا از ما کناره گرفتند و در درون خودشان نیز تفرقه به وجود آمد و کشورهای میانه روی عرب از امریکا فاصله گرفتند. افکار عمومی جهان به ضرر امریکا تمام شد، به طوری که "پیو" - مؤسسه پروژه سنجش رویکردهای جهانی - ضمن نظرسنجی از شانزده هزار نفر از مردم در بیست کشور به این نتیجه رسیده است که "درصد کسانی که نسبت به امریکا نظر مساعدی دارند، در کشورهایمانند برزیل، فرانسه، آلمان، اردن، نیجریه، روسیه و ترکیه (به عنوان ۱۵ درصد یا بیشتر) به شدت کاسته شده است. در اندونزی به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی، نظر مردم نسبت به امریکا از ۷۵٪، به شدت سیر نزولی پیموده و در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ حدود ۸۳٪ رشد منفی داشته است. به طوری که حمایت از جنگ عراق و تروریسم در این کشورها کاهش یافته و در پاکستان - که کشور همراه امریکاست - تعداد هواداران امریکا از ۲۰٪ تجاوز نمی‌کند! همچنین شهروندان کشورهای هم‌پیمان امریکا در ناتو یعنی بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا، یوتین رئیس‌جمهور روسیه را در مرتبه‌ای بالاتر از بوش که ادعای یک رهبر جهانی را دارد تصور می‌کنند. در روسیه و همچنین در ۷ تا ۸ کشور مسلمان (به استثنای کویت) اکثریت نسبت به خطر بالقوه ارتش امریکا احساس خطر می‌کنند."

البرایت بر این باور است که امریکا نباید اروپا را به پیرو جوان تقسیم می‌کرد، بلکه بایستی آنها را قانع می‌نمود و دست اتحاد به آنها می‌داد، چرا که در سایه این همبستگی است که می‌توان با تروریسم جهانی مقابله‌ای جهانی کرد و با مسئله انرژی هسته‌ای ایران و کره برخورد نمود، اما نه این که با عملیات یکجانبه‌گرایی، تروریست‌ها را صرفاً به "عدالت امریکایی" بسپاریم. البرایت هم در مصاحبه با لاس‌آلامیا و هم در این مقاله قویاً معتقد بوده و هست که آقای بوش بایستی مبارزه با القاعده را به شدت پیگیری می‌کرد و اگر چه صدام طی ده سال زیر بار قطعنامه‌های شورای امنیت نمی‌رفت، تهدید جدی نبود، بلکه می‌توانستیم با عملیات بازدارنده